

## هو العزيز العليم

## توحید

ارستد چه میگوید؟ این دانشمند محقق و متبحر و عالم فیزیکی روابط واجب الوجود یا علت العلیل را با طبیعت کاینات مورد بحث قرار داده و اظهار میکند که عالم بواسطه يك عقل کل وابدی، اداره و منظم و مرتب میگردد، و این عقل کل نتایج و آثار آنرا در قوانین لایتغیر طبیعت بمنصه ظهور میرساند آری عالم را صاحبی علیم و حکیم هست که با دست قدرت، علم و حکمت کامله خود آنرا ایجاد نمود و مصون داشته است (مخالفت دکتر بختنر آلمانی) این عالم آلمانی که از بزرگترین دانشمندان طبیعی میباشد با اظهارات و عقیده ارستد مخالفت نموده و میگوید هیچکس نمیتواند بفهمد بچه نحو يك عقل که عالم را اداره میکند با قوانین لایتغیر طبیعت تطابق حاصل میکند. قوانین طبیعت حکومت میکنند و یا عقل کل؟ و اگر وجود هر دو را باهم قائل شویم میبینم باید پیوسته با هم اصطکاک و معارضه داشته باشند اگر عقل کل حکومت میکرد در آن موقع قوانین طبیعت زایل میگردد. و اگر بالعکس قوانین لایتغیر طبیعت حکومت میکنند در آن مورد تمام مداخلات الوهیت را از بین میبردند (نتیجه) پس عقل کل وجود ندارد چون قوانین ثابت در طبیعت حکومت میکنند (ملکوت چه میگوید؟) این عالم طبیعی میگوید اگر يك موجود معین و مشخصی ماده را از نقطه نظر معین و مقصود خاصی در تحت تسلط درآورده و بر آن حکومت کند در آن موقع قانون لزوم طبیعت از بین میرود هر اثری نتیجه اتفاق و به عبارت اخری نتیجه يك اراده خودسرانه خواهد گردید. (نتیجه) پس خدای عقلی وجود ندارد چون خودسری، مخالف با قوانین ثابت در طبیعت است - بالمعجب. این مرد بزرگ چگونه این جمله را گفته است؟ آیا نمیتوان گفت که قوانین ثابت در مملکت طبیعت از مرکز قانون گذاری است و نظام احسن عالم از حقیقت نظم و علم و قدرت است این همه آوازه ها از شه بود - گرچه از حلقوم طبیعت برخاسته شده به بینید که چگونه آن فطرت اصلی و الهی از گریبان آنان سر بیرون آورده

و زبان ایشان گویا بآن شده است و میتوان گفت که گوینده گان این جملات در حقیقت و من حیث لایشعر موحندن والهی .

گامیل فلا ماریون در ردیانات آن دو بزرگوار میگوید. ما بعکس اظهارات فوق تصور میکنیم هوش و ذکاوتی که در قوانین طبیعت کاینات ابراز وجود مینماید لافل وجود آن مبدء اصلی و سبب اولیه را برای ما مبرهن مینماید: یعنی هر چیزی را مبدء اصلی است مثلی است معروف چربی هر چیز بروغن است و چربی روغن بذات او است. و شوری هر چیز بنمک است و شوری نمک بذات او است پس میتوان گفت هوش و ذکاوت در قوانین ثابت در طبیعت بالاخره بحکم عقل منبع و مرکز هوش میرسد. و این خود بزرگترین برهان است بر وجود خدای عقلی. قول امیرالمومنین علی علیه السلام بر طبق همین برهان است آنجا که فرماید یا من دل علی ذاته بذاته. و حکیم و دانشمند بزرگ اسلامی بر این منوال گوید یا هن هواختفی لفرط نوره . ای کسی که از وفور و کثرت نور خودو جمال خود از چشمها مخفی شده ای حکیم نظامی شاعر معروف گوید

زیر نشین علمت کاینات مابتنو قائم چه تو قائم بذات

فلاماریون گوید از رموز و اسرار و قواء منتشره در عالم بی بآن رمز سری و عقل لطیف مدبر عالم میبریم سپس میگوید آیا مضحك نیست که انسان بگوید چون سبب اصلی، توافق باطنی با آن قوانین ثابت در طبیعت دارد باید وجود نداشته باشد بعد آن عالم شهیر مثلی میزند که کاملا خبط نظر آنها را بر همه ظاهر مینماید. میگوید مثلا يك نوازنده ماهر چك را در نظر بیاورید که لیاقت و مهارت در نوازنده گئی داشته باشد، و توافق صوتهایی که از تارهای مرتعش و لرزانش طنین انداز شده و استماع میگردند، با نظم موزونی روحی سازنده اش مشابهت داشته باشد: پس از اینقرار میگویند این روح وجود ندارد؟ برای آنکه اگر بوجودش قائل گردیم، باید اغلب اوقات با حالت خودسرانه ای با قوانین آهنگهای موزون و مناسبات موسیقی عدم موافقت حاصل نماید. بعد میگوید بدیهی است که این طریق استدلال بطوری انسان را بخیط و خطا می اندازد، که حتی آنکسانیکه طرف توجه و محل استفاده خود قرار میدهند بکنه و اساس آن بی برده و اعتراف خواهند کرد که این قسم استدلال هیچ وقت ممکن نیست حقایق را واضح و آشکار نماید و بعد تناقض نظر دکتر بختر را نقل مینماید و میگوید (فلا ماریون) کاتب ناچیز است دعا دارد که توجه خاص باین گفته بختر نمائید و خواهید دید چه تناقض واضح و روشن گفته است: بختر روزی که در موضوع کرامات و [و معجزات صحبت میکرد. اتفاق زیر را نقل کرد، که روحانین انگلیس از وزیر

بهداری درخواست نمودند که بجهت رفع مرض و با امر کند عموم ملت يك روز روزه بدارند و از مشاغل خود دست کشیده بدعا و عبادت بپردازند. نامبرده تذکر میدهد که لورد پالمستون ( وزیر بهداشتی ) در جواب گوید اشاعه مرض و با مربوط بشرايط مفید طبیعی بوده، و جلوگیری از آن مترتب بر دعا و عبادت نیست و میتوان با حسن حال، بوسیله مراعات بهداشت آن را رفع نمود، و بالنتیجه نویسنده مزبور ( بختر ) این پاسخ لورد نامبرده را تمجید کرده و آنرا مدح میکند و بعد اظهار میکند : « این جواب باعث ملامت و سرزنش روحانیون گردیده و همگی بدو نسبت ارتداد میدادند »

روحانیون عقیده داشتند که اگر کسی گمان کند خدا نمیتواند در هر موقعی از ترتیب امور عادی و معمولی و قوانین طبیعت کائنات تخطی کند و تجاوز نماید، آن شخص مرتکب گناه کبیره گردیده است. واقعا این مردم خدانشناس چه تصور غریبی از وجود پروردگار در مغز خود رسوخ داده اند : يك مقنن مطلق و معتبر در مقابل ادعیه و زاریهای مردم از تصمیم قطعی و لایتنغیر خود منصرف گردیده ، و قوانین ثابت خود را که حتمی است پایمال نموده، و بادیست خود عمل قواء طبیعت را از بین برد ؟ « فلا ماریون پس از ذکر بیانات بختر گوید گشته نیز میگوید « اگر فی الحقیقه در عالم اعجازی وجود داشت برای ما محقق میشد که خلقت ، لیاقت نظرا احترام و حس تکریم ما را نداشت و لزوما میبایستی نتیجه بگیریم که از عدم کمال خلقت میباید بعدم کمال خالق پی برد »

محتمل است که مقصود گشته از این معما این باشد، حکومت با قوانین ثابت در طبیعت است . اگر مافوق الطبیعه ای ( اعجازی ) در کار باشد این تخلفی است از آن قوانین در طبیعت و خلقت ( نتیجه ) پس خلقت از ما جدا شد و بر ما با احترام نگاه نمیکنند و این خود دلیل بر عدم کمال خلقت است و از عدم کمال او بی میبریم بعدم کمال خالق . فلا ماریون پس از ذکر این قول فساد اقوال آنها را با تناقض گوئی آنان را بیان میکند و این هم مطلبی نیست کسی از حرفهایشان نفهمد و بی بیریشان گوئیهای ایشان نبرد و میگوید بطوریکه مسلم است، مخالفین ما ، در اولین حلقه بر خلاف عقاید خود سخن میرانند ، برای آنکه از یکطرف اظهار میکنند که عقل جاودانی نمیتواند با قوانین ثابت در طبیعت کائنات موافقت داشته باشد و از طرف دیگر با ما هم قبول شده و تصور میکنند عدم تغییر قوانین و بالاقول تصور نظم و انتظام با حسن حال نمیتواند برای ما تکامل آن وجودی را که نتوانسته ایم بذات و حقیقتش بی ببریم ، و با عبارات اخیری تکامل وجود واجب الوجود را مبرهن و آشکار نماید .

بقیه در شماره آینده